

عکس فوری عشقبازی

عنوان کتاب:

عکس فوری عشقبازی

شاعر: شیدا محمدی

ناشر: مولف

چاپ اول: 1386

شمارگان: 1100 نسخه

این مجموعه شامل 40 شعر است که در 71 صفحه گردآوری شده است.

بیداری، خواب

بیداری، خواب

بیداری

همه را از نفس افتاده ام

اما هنوز به شعر نرسیده ام.

فهرست

- 1_ عکس فوری عشقبازی
- 2_ حواس پرتی تو
- 3_ چاه عمیق دهان من
- 4_ رفتن اریب آفتاب
- 5_ سایه ای در سطرها گم
- 6_ اسلاید بریده بریده
- 7_ خودم را بلد نبودم
- 8_ به لی لا
- 9_ بهار پالم
- 10_ رز سیاه
- 11_ وعده سر خرمن
- 12_ اندوه کالسکه بلاتکلیف
- 13_ قطب نمای سرگردان
- 14_ رنگ پریدگی در قاب
- 15_ زنگ زدن در صدایی بی رنگ
- 16_ سیاه یعنی کلاغ
- 17_ وطن، دوچرخه ای روی جک
- 18_ یادگاری دستی در گلوی پاییز
- 19_ میهمانی دف در گیتار ناخوانده
- 20_ فکر کردن در آینه پاییز
- 21_ تعطیلات پلکهای تو
- 21_ جیبهای خالی کانگورو
- 22_ نوستالژی
- 23_ کیش و مات
- 24_ اقبال بلند کبوتر
- 25_ وارونگی شب در قاره آفتابی
- 26_ شوهر زنه‌ای همسایه
- 27_ گرداب مردد
- 28_ عصر بخیر جمعه های مخدوش
- 29_ جغرافیای من
- 30_ برگشتن از کبودی تنم
- 31_ حلزون
- 32_ تکان خوردن خواب در گهواره
- 33_ گل کردن پنجره در بهار
- 34_ حلقوم جمعه
- 35_ جا ماندن کلاغ در پاییز

36_ سنگ...سار

37_ دود دور دست

38_ شی...شی...شی..دا

"عكس فوري عشقبازي"

همه چیز از باسن بزرگ من شروع شد!

و طعنه باد به در

و عكس سینه بند صورتی

که افتاده بود در آبگون نگاه تو.

تختِ آشفته

ملافه و اژگون

و عشقبازی نا تمام باران و برگ

در نسیم روز

یادگار آن جمعه مغشوش است.

آب از سر چند سه شنبه گذشته بود

و ما در ایستگاه پنج شنبه

نگران جمعه سیگار می کشیدیم .

آی جمعه !

خاطره ی لبخند نیمه کاره

در عصر کش آمده ی غربت !

از مدیترانه تن من

تا بر آمدگی آغوش تو

چند جزر و مد آه و دلهره فاصله ؟

همه گناه قرن

پا بوس بی تعهدی عشق بود

آنگونه که در آواز «روز عشق» می گفتمی:

- عشق ازلی- ابدیم!

و من در پوزخند «همین» و «هنوز»

می اندیشیدم

«همیشه»

وفادار خواهم ماند!

حالا می فهمم

کلمات وارونه

تعابیر آشفته در پی دارد !

همه چیز از لمس پسر چشم کبود گرفته

تا بوسه ی خیس مرد سیاه پوش

وسایه ی جمعه ی متروک

به من می فهماندند

که هیچ چیز جاودانه نیست !

روزها مي گذرند و
تو نمي گذري
اين شهر چشم هاي كوري دارد
واز تو واز ملودي مادري ام خبري نيست
با اين همه
هر جاي ؛ بي جايي كه مي روم
باز تو هستي و ديوار و جاده و
وعده ي فردا ...
ومن هنوز در ديروز آن تخت
سخت خوابيده ام !

شايده گناه
از نگاه معصوم ما بود
كه پيوند چند شعر عاشقانه
وكتابي كه پل زده بود بر سفر و ترانه
نگذاشت هيچ چيزي دست نخورده بماند

تنها ...

فصل ها ورق خوردند و
تار موي ما در آينه سفيد شد
و ديگر نمي گويم كه دوري دستانمان
چه رد تاريكي بر چهره ي روزها انداخت !

حالا ...

از این قطار پیاده شو

از این کویه پرسواس

اخم مرموز کش دار!

وبیا تا ایستگاه دوباره

تا لبخند مرموز همان کلام

تا خطوط در هم دستانمان

در نگاه آن کف بین

و شماره ی معکوس ۰۰۰۰ با هم شدن

در ساعت زنگ دار آن نقاشی

و تلالو انداممان

در عکس فوری یک عشقباری !

شیدا محمدی

نوامبر 2005

"حواس پرتی تو"

خیال رسیدن ندارد

حواس پرتی تو

و کفش های لنگه به لنگه ات

بر مدار 360 درجه می چرخد.

عقب عقب می رود این قصه

و پشت همین بن بست

دندان های شیری ام

از ترس

تیک تیک تیک

تاک تیک تاک

نه !

خیال چرخیدن ندارد این ماه

و ادامه تو

در راه شیری گم می شود .

شیدا محمدی

جولای 2007

"چاه عمیق دهان من"

از دهان تو یا من
اناری نیم خورده در ماه چرخ می زد
و نقب می زد در چاه عمیق دهان من
حرفهای تو
الفا را به زبان کوه سنگی می نوشت
و انار در ماه چرخ می زد و ...
تو با پستانهای دختری در سردشت
سماح می کردی
و قونیه هر شب
در رویای مردی می خوابیدی
و قونیه هر صبح
در من پیاده راه می افتاد
مردی که تا غار علیصدر سوت می زد و
سیب ترش هوا را
روی شعر های تو تف می کرد !
و تو فکر می کردی که هنوز
انار نیم خورده در ماه چرخ می زند
و چرخ می زد سرگیجه ناف من
در انگشت اشاره مردی
که بودا را
با کدویی طاق می زد !

شیدا محمدی

نوامبر 2006

"رفتن اریب آفتاب"

دیگر دیر است

برای باز کردن دکمه هایت

و خنده انگشتان آبی ام بر سینه تو

و چرخیدن قفل

در حنجره من

و هلا هلا هلا

در آمدن میان لیمو و سیب ها

و سایه ات که
اریب می رود از سایه من.

چرا دیگر بوسه ات بر پیراهن بنفشه لک نمی اندازد؟
و نارنجی های تنتت از مکیدن پستانهایم
باد نمی کند؟
دیگر صدایت
قورباغه ها را در ران هایم غو غو غوک نمی...

حالا هر وقت
صدایت کیود شود
سیگارت را در چشمان من خاموش می کنی
و نیم دایره ساعت
در خاکستر موهایم
به خواب می رود.

شیدا محمدی

جولای 2006

"سایه ای در سطرها گم"

دنیای کوچکی داشتم که در چشم های تو جا می شد
کودکی های شاد من ؛

سبز ، آبی ، قهوه ای

و در رنگین کمان ...

دو گوشواره آویزان از دستانم

که آویخته بود بر دهان تو .

دنیای کوچکی داشتم که در تن تو جا می شد .

یک تخت و لحاف کهنه

و بوی نای ماه

عرق تو بر دستان من .

دنیای کوچکی داشتم که تو گاه گاه از آن عبور می کردی

در کافه ی نیمه راهی

با یک فنجان چای دم نکشیده

و مرا

در طعم مکرر شیر و شکر

حل می کردی.

دنیای کوچکی داشتم
یک فصل ضربدر شانه های تو
و خیابان یک طرفه ایی
که روی نازک ترین شاخه چنارش
گربه وحشی
کسالت آفتاب را خمیازه می کشید .

دنیای کوچکی داشتم
وقتی با چمدانی از چنار
از اندوه تنم گذشتی .
و از پشت صندلی
قله دماوند پیدا بود .

شیدا محمدی

تابستان 2006

"اسلاید بریده بریده"

در روپوش و مقنعه سورمه ای

ظاهر م می کنی

و خنده فالگیر مراکشی

اهرام ثلاثه

را در پستانهایم بزرگ ...

اسلاید بعدی

سفیدم می کنی

صندلی نشسته ای در عروسی

و اشکهایت

دامنم را سرخ می چکاند در مادرید.

ناگهان تر از اتفاق

می افتی از نگاهم

در عکسی سیاه و سفید ...

شیدا محمدی

آگوست 2006

"خودم را بلد نبودم"

باد میان موهایت ایستاده بود
و من دیگر نه راه پیش و
نه راه پس از خطوط رنگ پریده ی انگشتان تو

خودم را بلد نبودم
وگر نه خط خطی این چروک
هیچ شبیه چشمهای من نبود.

نه !

سر به سرم می گذارد این باران
وگر نه چند بار بی چتر و بابونه نوشتم
بی تو به سر

نه !

سر به سرم می گذارد این باد
وگر نه راه خانه ما از شمال بود و
تو جنوب دامن مرا پیاده راه افتادی.

شیدا محمدی

جولای 2007

"به لی لا"

طعم سیب می دهد

روز تولد تو

و حرفهایت

بابونه های نجیده از لبه خرداد

از هره این ساعت بیرون می پرند.

آفتاب که پر حرفی کرد

از عسلین نگاهت بر گشتیم

آسمان

رنگ هایش را در حافظه ما تکاند.

شیدا محمدی

جون 2007

" بهار پالم"*

اتاق شماره ۱۳۸

صبحانه در من حاضر است.

شلوار واژگون روی سوتین سفید

با تنی عرق کرده و زخمی

می گویی دوستت دارم.

سر می خورم از روی سینه ات

شیر گرم و سفید، حل می شود در ماه

بوسه ات را می چسبانی به شیشه

باد دستمالش را تکان می دهد، من موهایم را ...

پا می گذاری در رکاب

و سوت قطار

....

هو هو چی چی... هو هو چی چی ...

...

این ریل های شکسته به هیچ شهری نمی رسند

بر می گردی از مرگ من

که تپه ها را زرد کرده

اتوبوس در ماه منتظر می ماند

در ایستگاه بعدی بوسه ات خیس خداحافظی

وفا وفا و فایم آرزوست

....

هو هو چی چی... هو هو چی چی ...

...

این ریل ها به هیچ شهری نمی رسند
باد کلاهش را از سر تو بر می دارد
چمدانها در ایستگاه بعدی جا می مانند.

شیدا محمدی

نوامبر 2007

*پالم به معنی نخل در زبان انگلیسی است.

"رز سیاه"

همه جیبهای دنیا درز کوچکی داشت

آن اندازه که تو را

چون کشتی نوح

از تنگه بغض من

عبور می داد.

شیدا/ محمدی

آگوست 2006

"وعده سر خرمن"

سرما از پاهایم می آمد

و بهار از در پشتی

با هزار وعده سر خرمن

و من

چنار را می کشیدم

سیگار را می کشیدم

انتظار را می کشیدم

و باز سرما از سینه ام می آمد و بهار از در پشتی

و هر بار که ملافه وحشی ام را حامله می کرد

می رفت با شکم باد کرده و بچه های مرا می داد به باد

گیج می رفت

و باد ادای او را تلو تلو...

و من کنار اینهمه یا ..

چنار را می کشیدم

سیگار را می کشیدم

انتظار را می کشیدم

و باز سرما از گونه ام می آمد دهانم را پر می کرد از ...

و باز بهار پاورچین پاورچین می رفت باز از در پشتی

و من روی همه چنار ها دراز می کشیدم

روی الوار های مهربان و می کردم می کردم دلم را ، ناخنم را ، موهایم را

می نوشتم خطی از سر دلتنگی

باز...باز...باز...

شيدا محمدى

30 نوامبر 2006

"اندوه کالسکه بلاتکلیف"

اندوه کالسکه ی بلاتکلیف این طرف و

بیمارستان خون آلود آن طرف ...

چند خیابان فاصله تا تابلوی بوق زدن ممنوع!؟

باید میانه ی میدان بزرایم ...

سگ می لیسد تنم را

و آسفالت سرد

خون داغ مرا می پوشاند

روبروی خودم گر گرفته ام

و سلام تو

بند جفتم را قیچی می کند.

دوباره خودم را زاییده ام

اگر وغ وغ

این نوزاد بگذارد!

شیدا محمدی

تابستان 82

"قطب نماى سرگردان"

دورها اسكلت است و باد

گردباد

گردباد

مى پيچد به دور گردن تو

دف سينه هايم سرخ

مى كويد بر حواس تو

برگرد

برگرد

دورها اسكلت است و باد

سيبها

ترش و كال نگاهت مى كنند

برگرد

دورها گردباد است

موهايم مى پيچد به دور حواس تو...

قطب نما، دور اين عقربه ي گرد

سرگيجه مى گيرد

شمال خيس اين ناف

جنينى

دورها

جنينى....

شيدا محمدى

سپتامبر 2007

"رنگ پریدگی در قاب"

کفشها جفت می شوند

میان اینهمه رنگ

میهمانها میآیند

سرخ، زرد، آبی

دست هر کدام گلی

سرخ، زرد، آبی

و جای تو خالیست

میان این همه رنگ.

شیدا محمدی

دسامبر 2007

"زنگ زدن در صدایی بی رنگ"

عزیزم !

نامه رسم خوشی است

اگرچه تو باز بگویی

بی خبری ، خوش خبریست !

حال من

حال پروانه ایست که حال رنگینش

سنجاق کاغذی ...

شاید هم شبیه همین کلمه

که شکل لبخند تو نیست.

من در باجه تلفن همگانی گیر کرده ام

و سکه های دو ریالی ، پنج ریالی ، بیست و پنج ریالی ام را

شکم زنگ زده این کیوسک خورده است.

و تو در عصر پنجشنبه

در غرب قلب من ایستاده ای

تخمه می شکنی !

و اتوبوس آبی از میانه موبایلت عبور می کند.

زنگ نمی زنی
ورقم می زنی
روز به روز
پایین لبخندم می نویسی
کپی برابر اصل !

به این جای نامه که می رسم
هر دو می گرییم
" کز سنگ ناله خیزد روز وداع یاران "
تلفن زنگ می زند
_ الو ...
مشترک مورد نظر در دست دست رس
دست به دست
دست می زنم
_ الو... فردا ساعت یک زنگ می زنم.
و من سالهاست که روی این صدا
ضد زنگ می زنم.

شیدا محمدی

آگوست 2007

"سیاه یعنی کلاغ"

سیاه یعنی کلاغ همسایه

حالا

سی بار از روی این آسمان بنویس

تا ماه بیرون بیاید!

شیدا محمدی

می 2005

"وطن، دوچرخه ای روی جک"

دلم بیسکوییت مادری می خواهد

با چای شیرین

هوای وطن دارد دلم

سرد است و هوای در بند به سرم زده

و به سرم زده که با خیال تخت

بنشینم با تو

که بی خیال آسمانی که بالاست

و زمینی که زیر تخت است

به کودکیم برگردم

به کوچه دبستان

و ستاره ها را بشمارم از یک تا...

تا تقابل کنم از روی دست تو

آفتاب مهتاب چند رنگه ؟

سرخ و سفید هفت رنگه .

دلم بیسکوییت مادری می خواهد

با چای شیرین

و تو که روبرویم بنشینی

با بوی نان سنگک تازه

و خورشیدی در سینی روز

و تو که دوباره

دقیقه ها را به عقب برگردانی

ماه را

بر پیشانی شب بگذاری

و چشم بگذاری بر حواس پرتی من

و من از تو بپرسم

آفتاب مهتاب چند رنگه ؟

و تو با لبهایی خندان

دوچرخه را روی جک بگذاری

و بگویی

سرخ و سفید هفت رنگه !

شیدا محمدی

آگوست 2007

"یادگاری دستی در گلوی پاییز"

دستانم بوي لیمو مي دهند
و سینه هایم
خیس از باران و عطر بوسه اند
از حزن پنجره
چند پاییز سرد گذشت
که زمین پر از ترك پا و
زوزه بي جفت گربه است؟

دخترک مشقهایش را در تاریکی مي نویسد
و منیژه تقلبهایش را
به پاهای مصنوعی نسبت مي دهد.
دختر ویلچر را بچرخان
مي خواهم عکس یادگاری بگیرم
باران هم که نبارد
ما روي این قاب سفید
فوري مي شویم
و سیاه زخمهای پدر
به سیاه سرفه های بي بي شبیه مي شود.

همه های چرخ خیاطی
روزها را زیگزاگ مي زنند
همیشه از مرز آبان که بگذري
باد به تو خیانت مي کند
گوش کن!
دستی در گلوی پاییز خش خش مي کند
عکس را برگردان
روي برچسب آن
یادگاری نوشته ام!

شیدا محمدی

پاییز 80

به برادرم
که چهار فصل زندگیم است
"میهمانی دف در گیتار ناخوانده"

هوای اتاقت را کردم
با دف چنار و
تبریزی - های تهران .

تا شب در نگاهم پلک نگذاشته

بیا

و از چای دم کشیده چشمانت

یک تفاله مهمانم کن.

شیدا محمدی

نوامبر 2006

"فکر کردن در آینه پاییز"

به تو فکر می کنم

ذرت ها زرد می شوند

پرتقال ها خونی

گندم ها شیرده.

به تو فکر می کنم

آواکادوها در پستانهایم می رسند

و جای پا افرا

در حرفهایم می ماند.

به تو فکر می کنم

موهایم بلند می شود و عنابی

دستهایم کودک

و در دستهای تو جا می ماند.

به تو فکر می کنم

پاییز در آینه تکرار می شود.

شیدا محمدی

اکتبر 2007

"تعطیلات پلک های تو"

مثل عصر های یکشنبه

دلتگم!

از تعطیلات پلک هایت می آیم

و چون صبح های دوشنبه

غریب و مضطربم.

مرا به جمعه های بعد از این ببر!

و باز دعوتم کن

به شادی شوخ پنجشنبه

وبگو

تا پیله دستانت

چند خانه فاصله است؟

شیدا محمدی

آوریل 2006

"جیبهای خالی کانگورو"

پسرم کانگوروست !
وقتِ هوشیاری دنبال بازیافتِ پدرش می گردد
او که فکر می کند برای خودش مردی شده
مرا در کیسه اش می گذارد
در آتشدان اسپند
در چرخ و فلک شهر
و دور دنیا می گرداند
می گرداند
می گرداند.

پسرم کانگوروست !
وقتِ آشتی
مرا می برد به مک دونالد
والت دیزنی
پارک جمشیدیه، شهر بازی ، لاس وگاس
او مرا میان کیف و کتاب و مشق هایش جا می گذارد .
عصر ها فوتبال بازی می کند
هری پاتر می ببند
و مرا مثل مهره های شطرنج
در فصل هایش جابجا می کند.

پيڻڻم ڪانگوروست !

وقتِ قهر

مرا از ڪيسه اش دور مي اندازد

دور مي اندازد

دور مي اندازد

و من بي شناسنامه و سند عقد

جيب همه مردان را مي گردهم

تا شبیه اش را دوباره پيدا کنم !

شيدا محمدي

جون 2006

"نوستالژی"

بریده بریده

اسلاید کودکی ام بر دیوار روبرو
مات می شود عکس کهنه ای در نگاه تو.

کوچه ام صندلی سفیدی

در سبزی سرزمین تو بود.

بر عکس حرف می زنم

آه تهران !

در صندلی سفیدی گم می شوی

وقتی دولاستیک کهنه

در چشمانم رد سرخی می اندازد.

شیدا محمدی

می 2007

"کیش و مات"

«هتل کاسادلمار»

یک فنجان قهوه ی تلخ

به طعم این غروب

عکس من می افتد در نگاهت

– چه قهوه ای ماتی !

دریا بالا می آید از سینه هایم

و جزر و مد حرف های تو

شورابه های دلم را می آشوبد

موهایم سفیدک زده یا ؟

– موهایت (هایلایت) سفید شده !

در ترک صورتم – خنده ای می شکند

– (من پیر سال و ماه نیم – یار بی وفاست)

دریا می شورد و

شعرهایت را آب.....

«بوزگات» !

بیراهه ی تبعید و تردید

نگرگ بر وحشت تیر ماه می زند

صدای شیشه ای ات میشکند

- تابستان و این بیداد؟

- «هتل یوزگات» نه؟

پوزخند در یونیفورم پلیس می رقص

- این بازداشتگاه قدیم پلیس بود

حالا چه؟

- خوابگاه پناهندگان!

باز می شود سلول -

تخت آهنی

در گوش هایم زنگ می زند!

- چه قهوه ای ماتی!

کف سیمانی حصارک

می پوشاند رویه ی خیالم را

و پنجره

در دست میله های آهنی

باد بادک سرگردانی ست

- چرا چشمانت آبیگون است؟

در بسته می شود:

محکم - پشت در دوازه ی گوشم

و اشک...

اشک های مادرم - گره گره در مشتم

مثل سربی می شود - که بر سینه ام می کوبم!

- تلفن - اینترنت و تلویزیون

مثل آب تهران قطع می شود

و قرنطینه یعنی

دو هفته - ورود و خروج ممنوع !

عکس حرف او می افتد بر عکس من

مرد خمیده

به وسعت چمدان گریه می کند

درهای جهان بسته می شود

و ما فرار می کنیم - از مثلث اتفاقی که نمی افتد

«سن دیگو»

دریا می نوشد آفتاب را

من شوری خنده هایت را

- تا کودکی سینه هایت آمدم

تا تو را فراموش کنم

تنها تا شالیزارهای دستهایت بالا می روم

"تنها سفر می کنی؟"

کرگدن ها همیشه تنها سفر می کنند

"یادم را گم نکنی؟!"

روح جاده صادق است.

سن دیگو....

نخل های بلند

می پیچد در خارسنگ و گهواره ی گم شده در پاییز

مادر از بادیه فریاد می زند
(سید خندان) بی تو - دیگر نمی خندد

.
. .
. . .

پل معلق

اتوبان 405

باجا پای خورشید و تو
کش می آید تا «اورنج کانتی»
دریا بالا می زند از نام های خاطرم
می خوام این سنجاق آبی رو
رو پیشونی این موج بزنم.
- حمید قافیه ی سبز این نامه چیه؟
- رها بر وزن فرار و
خنده ترک می دهد
شرم معصومانه ی گونه هایت را !

از یوزگات به آنکارا
فرار می کنیم از مثلث این اتفاق
استانبول - گیرنه - و اشک های نمی دادم چرا این همه زیاد
و باز این دوچرخه می چرخد
از لس آنجلس به لاس وگاس
شاه پیک در گرو عشق بی بی

کیش می شود شانس دوباره دیدن ات

مات !

مات می شوم روی این کلام

«که روی حرف خودش ایستاده بود»

کیش دایره می شود در دوچرخه

در کودکی

در شعر پر صلابت تو....

سن دیگو....

کلیسای مورمون

جوزف اسمیت می دمد در شیپور اسرافیل

- لخت شو- روی این سنگ

می خواهم سینه هایت را بچسبانم به لمس بوسه ی وداع

لذت فریاد می کشد در خواهش تن تو

- بوی تن ات را دوست دارم

- این گودی عمیق روی سبزه ها ، جای

- بوی خیانت می دهی

.

.

.

لاهو یا...

هو.....یا هو.....مدد....

تند تند قلبم در بوسه ی تو می زند

خم می شوی

جهان خم می شود
و سلام خم شده در....
«اورنج کانتی»
(دستانم بوی لیمو می دهد...)
بر می گردم
بر می گردی از نیمه ی نا تمام من .
و باز سر خط....
هتل کاسادلمار.....
- یک فنجان قهوه ی تلخ
به طعم این غروب
عکس من می افتد در نگاهت
- چه قهوه ای ماتی !

شیدا محمدی

آوریل 2005

"اقبال بلند کبوتر"

چه اقبال بلندي داد کبوتر
وقتي از بلنداي برج
تنها عبور باد را مي بيند و
سوت کور در کوچه هاي گيج شهر

چه حجم بزرگي دارد شهر
در چشم کبود گرم
و چه لبخندي دارد
آدمک چراغ قرمز
وقتي سبز تمام جاده ها مي شود .

شیدا محمدی

پاییز 82

"وارونگی شب در قاره آفتابی"

مورچه ها روی سینه بند تو صف می بندند

و شب تاریک بر پوست تو می افتد

و می افتد قاره به جان خودش

و تو قاره را دور می زنی

گرد...گرد...گردو...

که میان نیجریه ، خارطوم...

مورچه ها روی سینه بند روشن تو

نقشه های سیاهی می کشند

و سینه های تو بالا و پایین می رود

تنگه هرمز...خلیج فارس...

نفس نفس می زنی زیر پونز

و روی نفس نفس تو دوباره صف می بندند مورچه ها

و شب وارونه می افتد در نگاه تو

نفت کش ها سوت می کشند

ناوگانها شلیک می کنند

و رگهای آبی تنت

آه...آه...آبی..

قاره را دور می زنی

آه...آه...آبی..

چه چروک شده ای

نقشه آفتابی !

شیدا محمدی

فوریه 2007

”شوهر زنهای همسایه“

شوهر من

که شوهر بام های جهان است

هر شب با آسمان آن سوی پنجره ام همخوابه می شود

و صبح

بوی پیاز داغ و اسکادا

و هم اتاقم را منتشر می کند.

شوهر من

که از اسلام

چهار زن صیغه ایش را می داند

و از یهود

پهلوی چپ مرد را

و از مسیح

بکارت عذرا را

برای همه زن های همسایه

دوستان دوره دبستانم

و همه همکاران اداره ام

تره خرد می کند

سفره می اندازد

و از زیبایی نگاه و سینه هایشان سخن می گوید !

و هر بار که ته مانده سفره را در سر من می تکاند

می گوید

- باید امسال بهار بچه بیاوری !

شیدا محمدی

نوامبر 2006

"گرداب مردد"

عکس غریبه افتاده بود روی ماتی اندوهم

در بازگشت دم به دم
آب و آه
می گفت بیا... بیا...

تردید پا به پایم کرده بود
باز رو به دریا
بیا... بیا...
دست در باد زدم

تالاپ...

گردابی میان ما افتاد.

شیدا محمدی

اکتبر 2005

" عصر بخیر جمعه های مخدوش "

عصر بخیر جمعه های مخدوش!
که از خیابان ولیعصر
تا میدان ونک
میان چانه زنی شبانه
تا لکه های سرخ جا مانده
کش می آید!

عصر بخیر جمعه های مخدوش!
که دامن رنگین پنج شنبه ها را بالا می زنید
و زیر جامه های سپید را
با اسکناس سیاه می کنید
و نرخ دست به دست را
تا تختخواب چند نفره می کشانید!

عصر بخیر جمعه های مخدوش!
که غربت ترمینال خزانه را
تا سه راه پاسداران و
فلکه سوم تهرانپارس
تاب می آورید
و غروب کشتان جمعه را
در پرسه های پارک ملت و
ساعی و
دانشجو
سر می کنید.

عصر بخیر جمعه های مخدوش!
که 13 بار از نحسی 13 ساله ها
12 ساله ها
یا نه 14...!

گذشته اید
و به میانسالی رسیده اید!
حالا
13 بار بنویس
30 هزار تومن...
10 هزار تومن ..
5 هزار تومن ..
نه! شام... پیترزا ... مانتو ...
13 بار بنویس
فاحشه
فاحشه
فاحشه!

شیدا محمدی

مارچ 2006

" جغرافیای من "

زبان مادریم چنار!
سبز می شود در کودکی تو.
پرسه می زنی باغ خیال را
که تنگ و تاریک
سکوتت را سوت می زند.

زبان مادریم؛
جای خالی نگاه تو
در فنجان لب پریده ی سرخ
که تو را از هیچ فالی پس نمی داد.

زبان مادریم؛
شعر
می چکد از انگشتان تو
وقت گره زدن نخهای کور.

باد که سفید می وزد
بادبان را آواز می دهی

رها می شوی در جغرافیای دل من

و نقشه ی جهان

در نمناکی نگاه ما

گم می شود.

شیدا محمدی

نوامبر 2005

"برگشتن از کبودی تنم"

زالو ها .. زالوهای مهربان خونم را می مکند
و جرثقیل با دستان سنگینش
جسدم را از ته گودال بیرون می کشد
جمجمه ام پر از رزهای برفی است .

زالو ها .. زالوهای مهربان
تنم را سیاه می کنند
تو بر می گردی از کبودی تنم
سر می کوبی بر دستانت !
آه ! محبوبم اشکهایت را برایم نگه دار
من تنها با خودم ، با خودم تصادف کردم
و نورافکن های جاده مرا ته این دریاچه پرتاب کردند
ببین چقدر سیاهم در عینک دودی تو
و این زنان چگونه پستانهایم را زیر چادرهایشان پنهان می کنند
آه ! محبوبم اشک هایت را برایم نگه دار
چرا تو که آنقدر سفیدی دیر می رسی
و پسرم که آنقدر کوچک است
در چند ماهگی من باد می کند ؟
و زالوها ... آه زالوهای مهربان چگونه خون مرا می مکند ...

شیدا محمدی

نوامبر 2006

"حزون"

حزون کوچکی بود

دنیا برگ سبز توتی که هی خورده می شد

نیم خورده می شد

نیم خورده می شد

و آفتاب از گل و لای زیر شکمش بالا تر نمی رفت،

تنها شاخک هایش رو به درخت بود

و هر بار که دستی به لزجی تنش می چسبید

گریه می کرد.

حزون کوچکی بود

و دنیا لاک پیچیده ای که در آن می خزید

می خزید

می خزید

و صدای خورده شدن برگ های توت

گوش درخت را پر می کرد

و صبح

آفتاب را روی آن بالا می آورد.

شیدا محمدی

اکتبر 2006

"تکان خوردن خواب در گهواره"

گهواره گرمی بودی
که تکانم می دادی از شرق به غرب
و من لجوج تر از خواب
خوادم را به بیداری می زدم
و تو چشمهایم را سفید می کردی
از انتظار کسی که هیچوقت نمی رسید.

گهواره گرمی بودی
که تکانم می دادی از شمال به جنوب
سرگیجه می گرفتند کلمات در سرم
و نامت که هی می پرید از شناسنامه من
لک می انداخت در دامنم.

گهواره گرمی بودی
در چهار گوش حجمهای ناآشنا
دور منقل و وافور زنان حرمسرا
که عکس مرا بی حجاب
کشان کشان می بردند برای فتحعلیشاه
تو شلیک می کردی سمت روسری سبز
که گره می خورد در باد
در سینه شاه
در شهریور همان سال

من سرگیجه می گرفتم در میدان اعدام
تو حلق آویز می شدی از بافته گیسوان ترکی
که تو را به زبان آذری صدا می زدند
"صبح"..."صبح"...

شیدا محمدی

ژانویه 2007

"گل کردن پنجره در بهار"

آن قدر کوچکی
ما که در جاکفشی خانه ی
گم می شوی
و آن قدر
دل باغچه ی ما بزرگ است
که تو را خاک می کند
و سال بعد که پنجره
خیس از
عطر بهار نارنج می شود
تو گل می کنی
یک چوب خشک !

شیدا محمدی

پاییز 81

"حلقوم جمعه"

غمگینم غمگینم غمگینم

مثل عصر های جمعه

و مرگ

دهان دلتنگیم را با بوسه ای می بندد.

شیدا محمدی

نوامبر 2006

"جا ماندن کلاغ در پاییز"

از افرا چند برگ مانده بود
که ما را قار قار راه با خود برد ...

از پاییز؛

چند خیابان گذشته بودیم

که در میانه مانديم

پرسیدیم به کجا؟

بعد...

پاییز که در کلاغ جا مانده بود

و دنیا که به شکلِ مخروطی

مسخره می نمود

از ادامه باز ایستاد .

شیدا محمدی

دسامبر 2006

"سنگ...سار"

مردان مهربان آن ایستگاه
پرانتر دستانشان
در گیومه از - اینجا - تا - آنجا -
باز می شد
و در لبخند گنگ رویا
بسته.

....

زن نیمه برهنه
خط می کشید بر لب جوی
و سرخ می شد سنگ به سنگ

سنگسار!

در ایزود بعد
مردان سیاهپوش
سپیدی دلش را به خاک می سپردند.

شیدا محمدی

پاییز 82

"دود دوردست"

مثل سکوت های بین دو کلاغ

برهنه ام

و تاریکی این مزرعه متروک

جنگ سیاهانی است که قبل از پاییز

مرداد بردند

و هر چه در صدای خرداد

رفتند

به آن سو که همیشه می سوخت در خاورمیانه

حالا

هی هی هی

هیاهو کن

دیگر کسی

تام تام تام

تا تنوره تنت

تعبیر نمی شود

و دود دوردست

بوی سرخ پوستانیست که قبل از آزادی

مردند .

شیدا محمدی

سپتامبر 2005

"شی..شی...دا"

سنگ که می اندازی به دریاچه

پر چین می شود صورتم

و شی ... شی... شی...دا...

دایره دایره

در یاد تو

غرق می شود.

شیدا محمدی

جولای 2006

از این قلم منتشر شده است:

نثر شاعرانه:

مهتاب دلش را گشود بانو

تندیس 1380

رمان:

افسانه بابا لیلا

تندیس 1384

www.sheidamohamadi.com

sheidamohamadi@gmail.com